

# چین و ماچین

1979

کریستیان کراخت

انتشارات کپین هوویر و ویچ؛ آلمان ۲۰۰۱

این کتابگزاری و کتابگزاری بعدی به دو رمان خارجی اختصاص دارد که به فارسی ترجمه نشده اند. انتخاب «۱۹۷۹» از این روست که یک بخش از این کتاب در ایران دوران انقلاب می گذرد و انتخاب رمان دوم به نام «بی خبری» از میلان کوندرا به دلیل مسائل تبعید است که دهها هزار ایرانی را در بر می گیرد.

اوایل پاییز زمانی به زبان آلمانی از کریستیان کراخت نویسنده ۳۵ ساله سویسی چاپ شد که شاید عنوان آن توجه ایرانیها را بیشتر به خود جلب کند. آخر ۱۹۷۹ سال وقوع انقلاب اسلامی در ایران است. چنین توجهی البته بی مورد نیست. کتاب از دو فصل و دوازده بخش تشکیل شده است. بخش نخست آن در تابستان یا پاییز ۱۹۷۸ (۱۳۵۶) در ایران می گذرد، و بخش دوم که پایان سال ۱۹۷۹ را در بر می گیرد در چین پیش می رود. اگرچه نویسنده عنوان بخش نخست را «اوایل سال ۱۹۷۹» تعیین کرده است، لیکن رویدادها و آب و هوایی که از آن سخن می رود، با این تاریخ نمی خواند.

دو مرد همجنسگرای آلمانی، آنگونه که راوی به شیوه اول شخص می گوید، به قصد جهانگردی در سال ۵۶ از راه ترکیه به ایران می رسند. آنها از سوی مأموران امنیتی ایران خیلی کوتاه بازجویی شده و به عنوان وابستگان سازمان سیا رها می شوند. کریستوفر دوست تاریخشناس راوی، بیمار است و در یک



میهمانی پر از الکل و حشیش و آهنگهای دوران نازی، بر اثر مصرف زیاد الکل و مواد مخدر در بیمارستانی در جنوب تهران جان می سپارد. او راوی را ابله می داند و عوام را تحقیر می کند. کریستوفر محزون، اطلاعات کمی در باره تاریخ ایران و اسلام ندارد و می داند که ایرانیان به «عمر» می گفتند «سگ سئی» و «سرو» نشانه زرتشت است!

راوی که نام او را تا به آخر نمی دانیم، آرشیتکت داخلی است و در ارتباط با شخصی که نام عجیب ماوروکورداتو را دارد رهسپار چین می شود. راوی گذشته ندارد، خاطره ای از کودکی جز لیسیدن باقیمانده شیر از لبه لیوان در حافظه اش نیست. او نمی داند جوانی چیست و چرا آدمی پیر می شود. نمی داند زندگی چیست و چگونه می توان آن را بهتر درک کرد و هنگامی که بهتر شد، چگونه می توان این بهبود را تشخیص داد. اوروکورداتو به او می گوید که فقط یک راه در پیش دارد و آن اینکه در غرب تبت، در چین، به دور کوه مقدس کایلاش که به گفته وی در بسیاری از ادیان مرکز سماوات به شمار می رود، طواف کند تا مطهر گردد.

راوی که پس از مرگ کریستوفر بیش از گذشته نسبت به همه چیز بی تفاوت می شود و هیچ چیز نه نظرش را جلب می کند و نه پرسشی در او برمی انگیزد، به چین می رود. به هنگام طواف کوه همراه با چینی های دیگر به عنوان عامل اتحاد شوروی توسط پلیس چین دستگیر می شود و به زندان می افتد. در زندان باید آنقدر از خود، از تواناییها و دلبستگی های خود انتقاد کند تا در معنای کمونیستی در خدمت خلق قرار گیرد و در معنای اسلامی کاملاً تواب شود. بعد او را به اردوگاهی در شمال چین می فرستند تا نیروی خود را در خدمت خلق به کار گیرد. او در آنجا با زندانیان دیگر کرم جمع می کند و پنهانی در سوپی که به آنها می دادند می ریزد تا بتواند زنده بماند. از آنها خون گرفته می شود. وزن راوی به ۳۸ کیلو می رسد و دیگر مجبور نیست خون بدهد ولی او داوطلبانه این کار را می کند و همچنان در بی تفاوتی به اطراف و خشونت نسبت به وجود خود زندگی می کند: «هر دو هفته یک بار، انتقاد از خود داوطلبانه داشتیم. من همیشه در آن شرکت می کردم. من یک زندانی خوب بودم. همیشه تلاش می کردم مقررات را رعایت کنم. من خود را بهتر کردم. من هرگز گوشت انسان نخوردم».

## اشتباه و شباهت

سالهای پایانی دهه هفتاد میلادی، سالهایی سرنوشت سازند. انقلاب افغانستان، انقلاب ایران و نقد انقلاب فرهنگی در چین، آغاز دوره افسانه ای و شگفتی آفرین تکنولوژی ارتباطات، پایان جذابیت جنبشهای چریکی و کمونیسم... فضای ۱۹۷۹ درست مانند رمان ۱۹۸۴ جرج اورول خاکستری، سرد، سخت و غیر انسانی است.

نویسنده در زمان انقلاب اسلامی سیزده سال بیشتر نداشت. او زیاد سفر کرده و در کتابش چند جمله فارسی مانند «دست شما درد نکند» و «گل پشت و رو ندارد» و حتا مصرع معروف حافظ «که عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکل ها» را نیز می آورد و گوگوش را هم می شناسد. با این همه با تداخل ماجراها، از جمله حجاب «سر تا پا سیاه» زنان نوظافتچی در هتل پیش از وقوع انقلاب، نشان می دهد یا چندان شناختی از وضعیت زمانی که برای رمانش انتخاب کرده ندارد و یا به عمد و هدف خاصی چنین می کند.

کریستیان کراخت برخی از صحنه هایی را که تنها در اروپا و یا به عنوان شکل اعتراض در سالهای اخیر ظهور یافته اند، به آن زمان و به ایران می کشاند. مثلا دلکی که در پارکی در تهران به کیبوترها ذرت می دهد. گذشته از اینکه در صورت حضور چنین دلکی، نصفی از مردم تهران به دنبال او راه می افتادند، باید پرسید کدام کیبوتر؟ در کشورهایی که حیوان آزاری یکی از بازی های کودکان به شمار می رود، هیچ کیبوتر و گنجشکی به آدمیزاد نزدیک نمی شود! و یا اینکه دانشجویان خود را به نرده های دانشگاه زنجیر کرده بودند! این شکل از اعتراض از چند سال پیش در اروپا به کار گرفته می شود. آنها در کشورهایی که پلیس اغلب با سلام و صلوات زنجیر را از معترضین باز می کند. ولی در کشورهای دیکتاتوری هیچ معترضی آنقدر ابله نیست که خودش را با زنجیر به جایی ببند تا مأموران انتظامی و امنیتی بیایند و دمار از روزگارش درآورند، حتا اگر به گفته راوی «چهر های فناتیک و دفرمه» داشته باشند! و یا آیا واقعا در تظاهراتی که در دوران انقلاب ایران انجام شد، بودند گروههایی که عکسهایی از گروه بادر ماینهوف و پل پوت را علم کرده باشند؟!!

به راستی هم در بخش اول که به ایران مربوط می شود، ما به عنوان خوانندگان ایرانی حساسیت خود را نشان می دهیم و نمی توانیم به ارتباط ماجراها که گاه با اشتباهات لپی نویسنده همراه است، پی ببریم. اصلا چرا نوار کاستی در وسایل راوی پیدا می شود که سخنان آیت الله خمینی در پاریس در آن ضبط شده است؟ آن مهمانی با شرکت هنرمندان آلمانی، گوگوش و پخش آهنگهای آلمان نازی چه پیوندی با هم و کل رمان دارد؟ آیا نویسنده به وسوسه «مد روز» پاسخ نداده است؟ این روزها اسلام بر سر زبانهاست. یکبار دیگر چشم ها به دلیل عملیات تروریستی ۱۱ سپتامبر و در پی آن جنگ علیه تروریسم، به انقلاب اسلامی ایران دوخته شده که نقشی بس مهم در گسترش بنیادگرایی اسلامی، تروریسم اسلامی و صدور «انقلاب اسلامی» از راه جنگ و مداخله بازی کرد.

مسعود، فردی که مورد اعتماد ماوروکورداتو است، بیست و سه سال پیش سخنانی را می گوید که بی شباهت به سخنان امروز اسلامیهتها از جمله اسامه بن لادن نیست: «همه ما مقصریم که به آمریکا اجازه دادیم. همه باید کفاره بدهیم. باید قربانی بدهیم، هر یک از ما». و به عنوان بدیل آمریکا می گوید: «تنها یک چیز هست که می تواند در برابر آن بایستد و به اندازه کافی قویست: اسلام. هر چیز دیگری با شکست روبرو خواهد شد. بقیه همگی در دریایی کف آلود از کورن فلکس و پیسی کولا و آداب قراردادی غرق خواهند شد».

نوشته های کریستیان کراخت از جمله همین رمان را در ادبیات جدید آلمان جزو «ادبیات پاپ» به شمار می آورند که عمدتا به نویسندگان جوان تعلق دارد. این نوع ادبیات از نظر ارزش ادبی اگرچه بالاتر از رمان های دو پولی قرار می گیرد، لیکن با ادبیات ناب هنوز بسیار فاصله دارد.

مطبوعات آلمانی مانند اشپیکل، فرانکفورتر آگماینه سایتونگ و دی ولت به تمجید این رمان در چهارچوب همان «ادبیات پاپ» پرداختند و آن را عمدتا در رابطه با وقایع پس از ۱۱ سپتامبر مورد بررسی قرار دادند. آیا ۱۱ سپتامبر می تواند به این سرعت جایی در ادبیات، ولو پاپ، بیابد؟ با این همه چه بسا یک خواننده چینی نیز مانند یک خواننده ایرانی نظری مخالف منتقدان آلمانی داشته باشد.